

خدا جون سلام به روی ماهت...

خشکسالی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

خشتکمالی

نیل شوسترمن / جرود شوسترمن

آرزو مقدس

سرشناسه: شوسترمن، نیل، ۱۹۶۲ م.
Shusterman, Neal

عنوان و نام پدیدآور: خشکسالی / نویسنده نیل شوسترمن، جرود شوسترمن؛ مترجم آرزو مقدس.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۴۱۵ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹-۶۶۹-۶۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: [2018] Dry,

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی - قرن ۲۰ م.

موضوع: Young adult fiction, English-- 20th century

شناسه‌ی افزوده: شوسترمن، جرود

شناسه‌ی افزوده: Shusterman, Jarrod

شناسه‌ی افزوده: مقدس، آرزو، ۱۳۶۴، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ7

رده‌بندی دیویی: [ج] ۸۲۳/۹۱۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۷۵۱۸۶۴

۷۰۹۸۶۰۱



انتشارات پرتقال

خشکسالی

نویسنده: نیل شوسترمن، جرود شوسترمن

مترجم: آرزو مقدس

ویراستار ادبی: مرجان مهدی‌پور

ویراستار فنی: زهره حیدری - فرزاد مرادی

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امیر علایی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / جواد محمودی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹-۶۶۹-۶۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پرمود

چاپ: پرسیکا

صحافی: مهرگان

قیمت: ۵۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

این کتاب به کسانی تقدیم می‌شود که برای اصلاح
اثرات فاجعه‌بار تغییرات اقلیمی می‌کوشند
ن.ش

بخش یک
لوله‌های خالی

روز اول شنبه، ۴ ژوئن

(۱) آلیسا^۱

صداهاى بسیار عجیبى از شیر آب آشپزخانه به گوش مى‌رسد. انگار آسم گرفته باشد، سُرْفه و خَسِ خَسِ مى‌کند. مثل کسى که در حال غرق شدن است، خِرْخِر مى‌کند. یک بار دیگر هم کمی آب غرغره مى‌کند و بعد ساکت مى‌شود. حیوان بیچاره، کینگستون^۲، گوش‌هایش را راست مى‌کند، اما همچنان فاصله‌اش را با سینک ظرفشویی حفظ مى‌کند؛ انگار شک دارد مبدا آب دوباره از آن جاری شود، اما از این شانس‌ها نداریم. مامان گیج و مبهوت همین‌طور آنجا ایستاده و ظرف آب کینگستون را زیر شیر گرفته. بعد شیر را مى‌بندد و مى‌گوید: «الیسا، برو بابات رو صدا کن.» بابا از وقتی که یک‌تنه آشپزخانه‌مان را بازسازی کرد، هوا بَرَش داشت که حسابی در لوله‌کشی و برق‌کاری مهارت دارد. همیشه مى‌گفت: وقتی آدم می‌تونه خودش کاری رو انجام بده، چرا پیمانکار بباره که پول خون باباش رو از آدم می‌گیره؟ بعد دست به کار شد و تعمیرات را شروع کرد. از آن به بعد، لوله‌کشی و سیم‌کشی‌مان همیشه ایراد داشت.

بابا توی گاراژ است و با دایی ریحان روی ماشینش کار مى‌کند. از وقتی باغ بادام دایی ریحان در مُدِستو^۳ خشک شد، هر چند وقت یک بار می‌آید و مدتی پیش ما زندگی مى‌کند. اسم واقعی دایی ریحان هرب^۴ است، ولی نمی‌دانم من و برادرم از کی تصمیم گرفتیم او را به اسم انواع سبزی‌هایی که

1. Alyssa

2. Kingston

3. Modesto

۴. Herb؛ در لغت به معنای گیاهان دارویی و معطر است.

توی باغچه‌مان داشتیم صدا کنیم. دایمی شوید، دایمی آویشن، دایمی پیازچه و در دوره‌ای که پدر و مادرم از آرزو می‌کنند از یادمان برود، دایمی شادونه. دایمی ریحان اسمی بود که آخر سر رویش ماند.

رو به گاراژ فریاد می‌زنم: «بابا! تو آشپزخونه مشکل داریم.»

پاهای پدرم مثل جادوگر بدذات^۱ از زیر کمری^۲ بیرون می‌زند. دایمی ریحان پشت ابر سیاهی از دود سیگار الکترونیکی پنهان شده.

پدرم از زیر ماشین می‌گوید: «نمی‌شه چند دقیقه دیگه بیام؟»

ولی من از همین حالا هم احساس می‌کنم نمی‌شود. جواب می‌دهم: «گمونم اوضاع خیلی خرابه.»

بابا از زیر ماشین سر می‌خورد بیرون و با آه بلندی راهی آشپزخانه می‌شود. مامان دیگه آنجا نیست. حالا میان در بین آشپزخانه و اتاق نشیمن ایستاده. فقط همین‌طور آنجا ایستاده و ظرف آب کینگستون را، که خالی است، در دست چپش گرفته. تنم مورمور می‌شود، اما هنوز نمی‌دانم چرا.

«چی اون قدر مهمه که حتماً باید من رو از...»

مامان می‌گوید: «هیس!» کمتر پیش می‌آید به بابا بگوید ساکت شود. از صبح تا شب به من و گرت^۳ می‌گوید ساکت شویم، اما پدر و مادرم هرگز یکدیگر را ساکت نمی‌کنند و این یک قانون نانوشته است.

مامان در حال تماشای تلویزیون است و یک گوینده‌ی خبر، درباره‌ی «بحران جریان»، چرت‌وپرت می‌گوید. از وقتی که مردم از شنیدن کلمه‌ی «خشکسالی» خسته شدند، رسانه‌ها این اسم را روی خشکسالی گذاشتند. یک‌جورهایی شبیه تبدیل شدن «گرمایش زمین» به «تغییرات اقلیمی» و «جنگ» به «درگیری» است. ولی حالا تکیه‌کلام تازه‌ای پیدا کرده‌اند؛ فصلی تازه در مرثیه‌ی آبی ما و اسمش را گذاشته‌اند «لوله‌های خالی».

۱. Wikced Witch: از شخصیت‌های «جادوگر شهر آژ»

۲. Camry: یک مدل خودروی تویوتا

3. Garrett

دایی ریحان آن قدری از میان ابرِ دودش بیرون می‌آید که بتواند بپرسد:
«چه خبره؟»

مامان جواب می‌دهد: «آریزونا^۱ و نوادا^۲ از قرارداد تأمین آب از ذخایرشون خارج شدن. دریاچه‌های تخلیه‌ی همه‌ی سدها رو بسته‌ن و می‌گن خودشون به آب احتیاج دارن.»

و این یعنی رود کلورادو^۳ دیگر اصلاً به کالیفرنیا نمی‌رسد.
دایی ریحان سعی می‌کند بفهمد چه خبر است. «کل رودخونه رو مثل شیر آب بسته‌ن! اصلاً می‌تونن همچین کاری بکنن؟»
پدرم یک ابرویش را بالا می‌دهد. «کرده‌ن دیگه.»
تصویر ناگهان عوض می‌شود و نشست مطبوعاتی زنده‌ای را نشان می‌دهد که فرماندار رو به گروهی از خبرنگارهای بی‌قرار صحبت می‌کند.
فرماندار می‌گوید: «این اتفاق مایه‌ی تأسفه، اما چندان غیرمنتظره نیست. افراد ما در حال مذاکره‌ی بیست‌وچهارساعته با آژانس‌های مختلف هستن تا قرارداد تازه‌ای ببندن.»

دایی ریحان می‌گوید: «اصلاً معنی این حرفش چیه؟» من و مامان، هردو می‌گوییم هیس.

«همه‌ی منطقه‌های آبی شهرهای بزرگ و کوچک در جنوب کالیفرنیا تمام منابع خودشون رو در اقدامی پیشگیرانه موقتاً به سوی خدمات حیاتی روانه می‌کنن. با این حال، هر چقدر بر لزوم حفظ آرامش تأکید کنم، کم گفتم. شخصاً به همه اطمینان می‌دم که این وضعیت موقتی‌ه و جای نگرانی نیست.»

رسانه‌ها با سؤال‌هایشان بمبارانش می‌کنند، اما او بدون اینکه حتی به یکی از سؤال‌ها جواب بدهد، فرار می‌کند. دایی ریحان می‌گوید: «مثل اینکه

1. Arizona

2. Nevada

3. Colorado River

فقط ظرف آب کینگستون نیست که خالی مونده. گمونم ما هم باید کم کم از توالت آب بخوریم.»

برادر کوچک‌ترم، گرت، که روی مبل نشسته بود و منتظر بود برنامه‌های همیشگی تلویزیون دوباره شروع شود، در جوابش شکلکی درمی‌آورد که دایی ریحان را به خنده می‌اندازد.

بابا بی‌حوصله به مامان نگاه می‌کند و می‌گوید: «پس دست کم این بار دیگه مشکل لوله‌کشی تقصیر من نیست.»

من به آشپزخانه می‌روم تا خودم شیر آب را امتحان کنم؛ انگار اگر من به آن دست بزنم جادو می‌شود. هیچ دروغ از یک چکه آب. شیر آبمان دچار ایست قلبی شده و هر قدر هم که احیایش کنیم، بر نمی‌گردد. زمان را مثل همان کاری که در اورژانس می‌کنند، ثبت می‌کنم: ۱:۳۲ بعد از ظهر، ۴ ژوئن. با خودم می‌گویم: همه یادشون می‌مونه وقتی شیرهای آب خشک شد کجا بودن. درست مثل وقتی که یه رئیس‌جمهور ترور می‌شه.

پشت سرم، نوی آشپزخانه، گرت در یخچال را باز می‌کند و یک بطری گیتترید سرد تگری^۱ را از یخچال برمی‌دارد. قُلْپُ قُلْپُ آن را سرمی‌کشد، اما در جرعه‌ی سوم جلویش را می‌گیرم.

می‌گویم: «بذار سر جانش. یه کم هم واسه بعداً نگه‌دار.»

نالان اعتراض می‌کند: «ولی من الان تشنه‌مه.» او ده‌ساله است؛ شش سال کوچک‌تر از من است. ده‌ساله‌ها دوست ندارند دیر به خواسته‌هایشان برسند. بطری تقریباً خالی شده و برای همین هم می‌گذارم تمامش کند. محتویات یخچال را وارسی می‌کنم. یکی دو نوشیدنی مالت، سه بطری دیگر از گیتترید، یک ظرف شیر که چیزی نمانده تمام شود و ته‌مانده‌ی غذاها. دیده‌اید بعضی وقت‌ها آدم تا اولین جرعه را ننوشد نمی‌داند چقدر تشنه است؟ خب، من هم فقط با نگاه کردن به یخچال، ناگهان دچار همان حس شدم.

۱. Glacier Freeze Gatorade؛ نوعی نوشیدنی بدون گاز